**فقه، جلسه 43: 3/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد این بود که اگر بعد از ضرب الاجلی که برای زن تعیین شده، زن ازدواج کرد، بعد معلوم شد که مقدمات ازدواج به نحو صحیح انجام نشده، آنها را باید دوباره انجام بدهد. و اگر در این فاصله معلوم بشود که شوهر از دنیا رفته باشد. معلوم بشود که شوهر قبل از ازدواج از دنیا رفته باشد، اینجا آیا حرمت ابد می‌آورد یا حرمت ابد نمی‌آورد. بعضی‌ها گفته بودند حرمت ابد نمی‌آورد، چون معتدّه واقعا نیست. چون معتدّه بودنش متوقف بر این هست که خبر وفاتش رسیده باشد، یا طلاق صحیح داده شده باشد. فرض این است که این طلاق صحیح نبوده، بنابراین معتده نیست. چون معتدّه نیست، بنابراین حرمت ابد نمی‌آورد. مرحوم سید فرموده بودند که نه، حرمت ابد متوقف این‌که در عده باشد نیست. این‌که قبل از انقضای عده اگر ازدواج صورت بگیرد، حرمت ابد می‌آورد. این مطلبی که مرحوم سید فرموده بودند.

در مورد این صحبت شد که این بحث را مرحوم سید تنظیر کردند به بحث آن جایی که ازدواج بعد از مرگ واقعی و قبل از بلوغ اتفاق افتاده باشد. به آن تنظیر کردند که هنوز زن در عده نیست. در آنجا هم مرحوم سید در بحث در کتاب نکاح قائل به حرمت ابد شدند و در ما نحن فیه هم ایشان قائل به حرمت ابد می‌شوند. ادله‌اش را صحبت می‌کردیم. یک دلیل اولویتی مرحوم سید ظاهراً قائل هست که ناتمام بود، مرحوم آقای خویی به دو بیان این مطلب را دنبال کرده بودند. یک بیانش این هست که موضوع حرمت ابد در عده بودن هست، نه معتدّه بودن و عده نگه داشتن. در هنگام عده نگه داشتن و به مجرد مرگ زن در عده خواهد بود که در جلسة قبل ناتمامی این بیان روشن شد.

بیان دیگر روایت اسحاق بن عمار بود. در مورد روایت اسحاق بن عمار هم اشکالات عدیده‌ای مطرح بود که در فرمایشات حاج آقا به اینها پرداخته شده. که من بعضی از اشکالاتی که در فرمایشات حاج آقا مطرح هست را نقل می‌کنم. یکی از اینها این بود که صحیحة «إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ علیه السلام عَنِ الْأَمَةِ يَمُوتُ سَيِّدُهَا قَالَ تَعْتَدُّ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا قُلْتُ فَإِنَّ رَجُلًا تَزَوَّجَهَا قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا قَالَ يُفَارِقُهَا ثُمَّ يَتَزَوَّجُهَا نِكَاحاً جَدِيداً بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا قُلْتُ فَأَيْنَ مَا بَلَغَنَا عَنْ أَبِيكَ فِي الرَّجُلِ إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ فِي عِدَّتِهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَداً قَالَ هَذَا جَاهِلٌ.»

گفتیم اوّلاً قبل ان تنقضی عدتها ظاهرش این است که در عده هست، ولی عده‌اش تمام نشده. این‌که به نحو سالبة به انتفاء موضوع باشد اصلاً عده نداشته باشد این خلاف ظاهر این تعبیر هست. این یک نکته.

نکتة دوم قرینة خاصی در مقام هست که اقتضاء می‌کند که مراد از قبل از ان تنقضی عدتها خصوص در عده بودن باشد، آن این است که امام علیه السلام سؤال سائل را بر جاهل حمل کردند. معنایش این است که یک صورت متعارفی هست که این صورت متعارف شخص جاهل هست که در جلسة قبل عرض کردیم که اصل قضیه این است که در مورد امة متوفی عنها زوجها کالاجماع علمای عامه بر این هست که عده‌شان ۲ ماه و ۵ روز است و این روایت به اندازة عدة متوفی عنها زوجها قرار داده، یعنی ۴ ماه و ۱۰ روز. صورت مسأله جایی هست که اصل عده را می‌دانسته ولی مقدارش را نمی‌دانسته، به خاطر جهل به مقدار عده داشته. بنابراین در عده بوده. یعنی آن ۲ ماه و ۵ روز را انجام داده، ولی هنوز به ۴ ماه و ۱۰ روز نرسیده. این هم ۲ اشکال.

اشکال دیگر این هست که آن قطعة مورد استدلال ما، آن قبل ان تنقضی عدتها نیست. آن روایتی هست که از امام صادق علیه السلام راوی نقل می‌کند. فاین ما بلغنا عن ابیک فی الرجل اذا تزوج المرأة فی عدتها لم تحل له ابداً. اینجا توش فی عدتها تعبیر کرده. بنابراین این فی عدتها که تعبیر کرده، این قطعه مورد استشهاد ماست، بنابراین این تکه نخوابیده که قبل ان تنقضی عدتها در آن نیست. آن که قبل ان تنقضی عدتها هست، در مورد بطلان ازدواج هست. بطلان ازدواج و عدم حرمت ابد هست. بحث ما سر حرمت ابد هست.

ان قلت که، این‌که راوی بین کلام امام کاظم علیه السلام و روایت مروی از امام صادق علیه السلام تناقض دیده، این شاهد بر این هست که موضوع هر دو یکی است. بنابراین ولو فی عدتها تعبیر کرده، مراد از فی عدتها قبل ان تنقضی عدتها باید باشد. پاسخ مطلب به دو جهت می‌شود پاسخ داد. اوّلا این‌که ما اینجا بیاییم بگوییم که بین کلام امام صادق علیه السلام و کلام امام کاظم علیه السلام، تنها در صورتی تهافت و تعارض هست که موضوعشان دقیقاً یکی باشد، این مطلب درست نیست. بلکه چون به هر حال «رَجُلًا تَزَوَّجَهَا قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا» اگر هم بگوییم شامل قبل از شروع در عده می‌شود، فرد ظاهرش در ایام عده است. بنابراین همین‌که فرد ظاهر این روایت با موضوعی که از امام صادق نقل شده تنافی داشته باشند، کافی هست برای این‌که راوی سؤال کند که بین این کلام شما و کلام پدر بزرگوارتان که برای ما نقل شده، تنافی هست. لازم نیست دقیقاً موضوع این دو تا به‌طور کامل یکی باشد. همین است که افراد ظاهرة کلام امام کاظم علیه السلام تطبیق بشود با کلام امام صادق علیه السلام و دو تا حکم متنافی در این دو روایت بار شده باشد، برای توهم منافات کفایت می‌کند. این اوّلاً.

ثانیاً حالا اگر فرض کردیم که روایت ازش استفاده می‌شود که موضوع کلام امام صادق دقیقاً موضوع کلام امام کاظم علیه السلام هست. چرا به قرینة قبل ان تنقضی عدتها شما در فی عدتها تصرف می‌کنید و این را معنای عام می‌گیرید؟ البته این‌که در فی عدتها تصرف می‌کنیم آن را به معنای فی عدتها یعنی فی ظنن، فی زمان وجوب العدة، فی زمانی که هنوز فی عدتها را ممکن است کسی اینجوری معنا کند. صریح نیست فی عدتها، ولی ظاهر فی عدتها این است که در خود عده است، نه فی زمانٍ که هنوز عده سپری نشده، یعنی وجوب عده هنوز عده سپری نشده. نه، ما قبل ان تنقضی عدتها را حمل می‌کنیم به فی عدتها. به خصوص ما گفتیم. ما که اصلاً می‌گفتیم که قبل ان تنقضی عدتها، شمولش نسبت به موارد سالبه به انتفاء موضوع روشن نیست، آن موارد را نمی‌گیرد. ولی تردیدی نیست که فرد ظاهر قبل ان تنقضی عدتها در عده بودن هست. اگر ما این را حمل کنیم به صورتی که زن در عده هست، خب معنایش این هست که ما یک مطلق را بر افراد متعارفه‌اش حمل کردیم، خیلی وجه خوبی است. ولی ذیل را ما فی عدتها را باید به معنای فی زمن وجوب عده چیز کنیم که تردیدی نیست که اگر نگوییم که وجه اوّل بهتر است که قطعاً بهتر هم هست، به هر حال این دو تا وجه وجود دارد. وقتی که دو تا وجه وجود دارد روایت مجمل می‌شود. ما نمی‌توانیم استدلال بر روایت بر حرمت ابد. وقتی نتوانستیم بر حرمت ابد استدلال کنیم، عمومات احل لکم ما وراء ذلک اقتضاء می‌کند که حرمت ابد ثابت نباشد، بنابراین بتواند بعد از انقضاء عده با این زن ازدواج کند. این هم این تکه.

یک اشکال دیگری هم اینجا مطرح هست و در کلام حاج آقا اشاره شده. آن این است که ما در واقع باید این ذیل روایت را ما می‌خواهیم به این ذیل روایت تمسک کنیم. «فَأَيْنَ مَا بَلَغَنَا عَنْ أَبِيكَ فِي الرَّجُلِ إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ فِي عِدَّتِهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَداً» این ذیل روایت صورتی هست که تزویج عالماً انجام بشود. حالا اشکالاتی که حاج آقا مطرح کردند من آن اشکالات را وارد نمی‌شوم. ولی این تزوج المرأة فی عدتها ... هذا جاهل. یعنی صورت مسألة که امام کاظم مطرح کردند و گفتند حرمت ابد نمی‌آورد برای جاهل است، این اذا تزوج المرأة فی عدتها در صورتی هست که شخص عالم باشد. و در ما نحن فیه، طرف علم ندارد که هنوز عده‌اش منقضی نشده. فرض کنید اذا تزوج المرأة فی عدتها را شما معنا کردید اذا تزوج المرأة قبل ان تنقضی عدتها. قبل ان تنقضی عدتها یعنی در زمانی که عده لازم بوده ولی هنوز شروع در عده نکرده. این مفروض در آن بحث هم در مسأله‌ای که شوهر از دنیا رفته بوده، ولی نمی‌دانسته بلوغ خبر نشده بوده، این نمی‌دانسته که الآن در عدة غیر، یعنی در زمانی هست که باید عده نگه می‌داشته. از وفات شوهر هم آن مسئله‌ای که در بحث نکاح هست، بعد از مرگ واقعی و قبل از بلوغ خبر آن را شامل نمی‌شود. هم صورتی که بحث ما را. بحث ما این است که زن خیال می‌کند که عده نگه داشته، انقضاء عده شده، بعد کشف می‌شود نه انقضای عده نشده، اصلاً داخل عده نشده بوده. بنابراین این عالمی که اینجا مطرح هست، این روایت در مورد عالم هست و به بحث ما مربوط نیست. حالا یک ان قلت و قلت‌هایی هم حاج آقا در آن کتاب نکاح دارند، مراجعه کنید که می‌فرمایند در این روایت سقطی رخ داده باشد، خللی رخ داده باشد، و بحث‌هایی دربارة آن خلل صحبت کردند که تفصیلش را در کتاب نکاح حاج آقا هست. جلد ۶، جلسة ۲۱۲ تا ۲۱۴ در مورد این روایت بحث کردند. بنابراین به این روایت نمی‌شود برای اثبات حرمت ابد تمسک کرد. این هم یک احتمال.

در بحث حرمت ابد در مورد کسی که شوهر از دنیا رفته ولی هنوز خبر مرگش نرسیده، یک استدلال دیگری آنجا مطرح هست که حاج آقا آن استدلال را بررسی می‌کنند. استدلال این هست که بعضی‌ها گفتند که چون زن جایی که شک کرده باشد که شوهرش از دنیا رفته یا از دنیا نرفته، آنجا باید به حکم استصحاب، استصحاب شوهرداری، حکم کرده باشد که هنوز شوهر دارد. و این استصحاب اقتضاء می‌کند که بعد از این‌که حتی بعد از کشف خلاف هم حرمت ابد ثابت باشد. که این همان بحثی که در کلام مرحوم آخوند در بحث اجزاء مطرح هست که ایشان می‌فرماید که قاعدة طهارت یا استصحاب طهارت شرط واقعی را توسعه می‌دهد. بنابراین اگر نماز با قاعدة طهارت و استصحاب طهارت خوانده باشد، این نماز واقعاً صحیح است. مرحوم آخوند آنجا این بیان را دارند. و شبیه همان بیان را هم در آنجا ممکن است ما پیاده کنیم. حاج آقا توضیح می‌دهند. این است که در مسأله‌ای که، زنی که شک دارد شوهرش از دنیا رفته یا از دنیا نرفته این باید استصحاب بقای زوجیت کند. بقای زوج کند. می‌گوید شوهرش از دنیا نرفته. این استصحاب بقای زوج اقتضاء می‌کند که ازدواجی که با این زن انجام می‌گیرد، ازدواج ذات بعل باشد. بنابراین همچنان که ازدواج با ذات بعل حرمت ابد می‌آورد، ازدواج با این شخصی که استصحاباً ذات بعل هست، باید بگوییم حرمت ابد می‌آورد. این بیانی هست که آنجا حاج آقا وارد شدند و درباره‌اش توضیح دادند.

البته توجه دارید که این مسأله در همانجا هم در نوع موارد می‌آید، نه در همة موارد. چون گاهی اوقات ممکن است زن خیال کند که شوهرش زنده هست. با علم به زنده بودن شوهرش ازدواج کند. اینجا دیگر با استصحاب بقای زوجیت نبوده. علم وجدانی داشته که شوهرش زنده است، با وجود علم وجدانی ازدواج کرده باشد. این صورت را که نمی‌گیرد. چون علمی که بعداً کشف خلاف می‌شود که واقعاً معلوم می‌شود که درست نیست. یا این‌که علم به وفات شوهرش پیدا کرده، ولی از راه غیر بیّنه و اینها. بنابراین که بگوییم این علم فایده ندارد، این علم به درد نمی‌خورد و علم باید با بینه و اینها صورت گرفته باشد. بگوییم عند بلوغ الخبر، باید بلوغ خبر به یک امارة صحیح باشد و بلوغ خبر کنایه از حصول علم نیست. بنابراین علم تکوینی اگر داشته باشد که شوهرش مرده ولی علمی که از روی قواعد متعارف نباشد، بگوییم در اینجاها علم غیر متعارف زن به درد نمی‌خورد، بنابراین بعد از این‌که بلوغ خبر به نحو متعارف شده باشد از آن موقع عده‌اش شروع می‌شود. این صورت‌ها را مسأله شامل نمی‌شود. چون اینجاها استصحاب ندارد که ما بخواهیم با استصحاب بنا بر مبنایی که استصحاب در موضوعات موسع هست. حالا آن مبنایش هم مبنایی هست که حاج آقا متعرض شدند و توضیح دادند که نه این مبنا، مبنای درستی نیست، استصحاب فقط یک حکم ظاهری را اثبات می‌کند. و این حکم ظاهری اثرش تا زمانی هست که کشف خلاف نشده باشد. وقتی کشف خلاف شد دیگر این استصحاب اثر ندارد.

در ما نحن فیه روشن است که اصلاً استصحاب مجرا ندارد. چون ما نحن فیه صورت مسألة ما صورتی هست که شخص خیال می‌کرده که آن اجل شرعی را رعایت کرده و طلاق داده شده و خیال می‌کرده که شوهر ندارد. به تخیل شوهر نداشتن و این‌که از حبالة زوجیت شوهر خارج شده این ازدواج صورت گرفته. در حالی که واقعاً آن موقعی که ازدواج کرده بوده، عدة شوهرش هنوز سپری نشده بوده، عصمتش چیز نرفته، فرض کنید اینجا بحث استصحابی دیگر در کار نیست که ما بخواهیم از باب استصحاب این مطلب را، ولو روی مبنای این‌که استصحاب جاری در موضوعات، توسعة حکم واقعی می‌دهد مطلب را تمام کنیم. پس بنابراین اگر بخواهیم مطلب را تمام کنیم، عمدتاً باید با همان اولویت که مرحوم سید به آن تکیه می‌کردند، تکیه کنیم که چون اولویت فرض شد که مطل ناتمامی است، اینجا دلیلی نداریم برای حرمت ابد، اصل اقتضاء می‌کند حرمت ابد در این مورد ثابت نباشد. این بحث تمام. مسألة بعدی در عروه برویم.

«مسألة 31: قد عرفت وجوب الصبر عليها مع العلم بحياة زوجها المفقود، فلو صبرت مدة ثمّ صارت مشكوكة»

اگر علم دارد شوهرش حیات دارد این باید صبر کند. اگر مدتی صبر کند «ثمّ صارت مشكوكة، فالظاهر جريان الحكم المذكور عليه لدخوله حينئذ في موضوعه» این حکم مذکور برش داخل می‌شود. اینجا فقط یک نکته‌ای را باید بگوییم. اگر زن علم به حیات زوج دارد، طبیعتاً زن علم به حیات زوج دارد، فحص نکرده باشد. ولی اگر حاکم شرع از همان اوّل فحص کرده باشد. و آن به حیات زوجش علم نداشته باشد. فحص کرده باشد، بنابراین‌که بگوییم رفع به حاکم موضوعیت ندارد. آن‌که موضوعیت دارد این است که حاکم عهده‌دار فحص و امثال اینها باشد، بنابراین مبنا کافی هست همین که از طرف حاکم شرع فحص صورت گرفته باشد. به نظر می‌رسد آن فحصی که، آن ۴ سال می‌تواند در آن موقع هم باشد و لازم نیست ۴ سال از زمان مشکوک شدن وجود داشته باشد. از زمانی که اگر فحص صورت گرفته باشد می‌تواند آن ۴ سال از آن زمان شروع بشود. البته روی این مبنا که ما رفع امر به حاکم را موضوعیت برایش قائل نشویم، فقط این‌که این امور از کارهای مربوط به حاکم هست را قائل باشیم، چنان‌که عرض کردم صاحب جواهر برای رفع موضوعیت قائل نیست. برای این‌که حاکم شرع عهده‌دار این امور هست موضوعیت قائل‌اند.

«كما انّه إذا كان له مال يصرف عليها كان يجب عليها الصبر فإذا صرف جميعه و لم يبق منه شي‌ء دخل في موضوع الحكم» اینها هم همینجور هست. ممکن است مالی داشته باشد، ولی چون نگران بوده باشد که زن این مال تمام بشود. قبل از تمام شدن مال به حاکم شرع مراجعه کند، بگوید که مال ممکن است تمام بشود شما مدت تعیین کنید و امثال اینها. اشکال ندارد، بنابراین رفع هم لازم باشد اینجا دیگر چون علم به حیات زوج ندارد، شک دارد، می‌تواند رفع کرده باشد به حاکم شرع و این مانعی ندارد که زمانی که این فحص انجام می‌شود، این ۴ سال از اوّل باشد.

«فإذا صرف جميعه و لم يبق منه شي‌ء دخل في موضوع الحكم، و كذا إذا سرق أو تلف بوجه آخر و لم يكن له ولىّ ينفق عليها و لا متبرع»

که حالا این مبتنی بر این هست که ما انفاق متبرّع را کافی بدانیم برای این‌که وجوب صبر بر زن منتفی بیاید. ولی ما گفتیم که آن انفاقی که وجوب صبر را بر زوجه ثابت می‌کند انفاق ولی هست. متبرّع کفایت نمی‌کند حالا دیگر و لا متبرع را طبق این مبنا را نباید پیاده کنیم.

اینها مطلبش روشن است چون اینها قبلاً داخل در موضوع روایات نبوده، بعداً داخل در موضوع روایات می‌شود. داخل در موضوع که شد حکم ثابت می‌شود. مثل مسافری که حاضر می‌شود، حکم حاضر بار می‌شود. حاضری که مسافر می‌شود، حکم مسافر بر او بار می‌شود. این مسئله چیزی ندارد.

«مسألة 32: إذا لم يكن له مال و لا ولىّ منفق، هل يجب على الحاكم الإنفاق عليها من بيت المال حتى يجب عليها الصبر أو لا يجب حتى يجرى عليها الحكم المذكور»

اگر مالی نداشته باشد، ولی منفقی هم نداشته باشد، حالا سؤال این است که حاکم شرع حتماً باید از بیت المال انفاق کند، تا صبر بر او واجب باشد، این هم مبتنی بر این هست که انفاق متبرّع کفایت کند. بنابراین که انفاق متبرّع کفایت کند واجب نیست حاکم شرع موضوع این انفاق را فراهم کند.

«أو لا يجب حتى يجرى عليها الحكم المذكور، الظاهر عدم الوجوب» ما دلیلی نداریم که حتماً باید حاکم شرع موضوع این حکم را ایجاد نکند و موضوع وجوب صبر را بر زن ایجاد کند. این بر وجوب وجهی ندارد، اصل این هست که واجب نباشد بر حاکم شرع.

حالا بحث را ممکن است یک جور دیگر طرح کنیم. اصلاً جائز هست بر حاکم شرع انفاق کردن در حالی که می‌شود یک جوری زن را تخلیص کرد. بیت المال در جایی هست. حالا در ایام اجرای، در آن ۴ سال ممکن است بگوییم، به هر حال فقیر هست و باید انفاق کرد. ولی نه، آن ۴ سال را کار نداریم. برای غیر ۴ سال آیا لازم هست انفاق کنیم. نه تنها از ظاهر عدم وجوب به نظر می‌رسد که وجهی هم نداشته باشد که بگوییم حتماً. یعنی جائز هم نباشد. چون به هر حال راهی برای تخلیص زن وجود دارد، وقتی راهی برای تخلیص زن وجود دارد، این‌که حاکم شرع حتماً کاری بکند که زن صبر کند، چه وجهی دارد که موضوع وجوب صبر را برایش ایجاد کند. داخل در موضوعات. خب حالا اگر بگوییم که فقیری هست که فعلاً مثلاً فقیر هست. اگر فقیری که می‌تواند از فقیر بودن در بیاید، با ازدواج کردن و امثال اینها معلوم نیست جائز باشد از بیت المال به چنین فقیری از سهم فقرا دادن. بگوییم بالأخره وابسته به این هست که آیا بر فقیری که بالفعل فقیر است، ولی راهی برای خروجش از عنوان فقر وجود دارد، بگوییم از بیت المال می‌شود انفاق کرد، یا نمی‌شود انفاق کرد. شاید سخت باشد جواز انفاق بر چنین شخصی. این هم این بحث.

مسألة بعدی می‌رویم. مسألة بعدی، مسألة مهمی است و مسألة خیلی قابل توجهی است. مرحوم سید می‌فرماید

«مسألة 33: في المفقود الّذي لم يعلم خبره و انّه حيّ أو ميت إذا لم يمكن إعمال الكيفيات المذكورة في تخليص زوجته لمانع من الموانع و لو من جهة عدم النفقة لها في المدة المضروبة، و عدم وجود باذل من متبرّع أو من وليّ الزوج» اگر نشود این کیفیت مذکوره را اعمال کرد ولو از یک جهت که در این مدت مضروبه نفقه ندارد، کسی هم نفقه در این مدت به زن نمی‌دهد. ایشان می‌فرماید «لا يبعد جواز طلاقها للحاكم الشرعي مع مطالبتها و عدم صبرها، بل و كذا المفقود المعلوم حياته مع عدم تمكن زوجته من الصبر» بلکه مفقودی که حیاتش معلوم هست ولی زوجه‌اش نمی‌تواند صبر کند. تمکن از صبر ندارد.

«بل و في غير المفقود ممن علم انّه محبوس في مكان لا يمكن مجيؤه أبدا، و كذا في الحاضر المعسر الّذي لا يتمكن من الإنفاق مع عدم صبر زوجته على هذه الحالة، ففي جميع هذه الصور و أشباهها و إن كان ظاهر كلماتهم عدم جواز فكها و طلاقها للحاكم لأنّ الطلاق بيد من أخذ بالساق، إلّا انّه يمكن أن يقال: بجوازه لقاعدة نفى الحرج و الضرر»

مرحوم سید اینجا قائل به جواز می‌خواهند بشوند و ۲-۳ استدلال می‌خواهند استدلال کنند. یکی استدلال به قاعدة نفی حرج. یکی استدلال به قاعدة نفی ضرر، این دو تا.

«خصوصا إذا كانت شابة و استلزم صبرها طول عمرها وقوعها في مشقة شديدة» این یکی. یکی هم «و لما يمكن أن يستفاد من بعض الأخبار.» از بعضی از روایات هم این مطلب استفاده می‌شود، و این موارد را ایشان روایت را ذکر می‌کند.

كصحيح: ربعي و الفضيل بن يسار «عن أبى عبد اللّه (علیه السلام) في قول اللّٰه عز و جل «1» وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمّا آتاهُ اللهُ قال: إذا أنفق عليها ما يقيم ظهرها مع كسوة و إلّا فرق بينهما.

و صحيح أبى بصير قال: «سمعت أبا جعفر (علیه السلام) يقول من كانت عنده امرأة فلم يكسها ما يوارى عورتها و يطعمها ما يقيم صلبها كان حقا على الإمام أن يفرق بينهما» و الصحيح عن ابن أبى عمير عن جميل بن دراج «قال: لا يجبر الرجل إلّا في نفقة الأبوين و الولد، قال: ابن أبي‌

عمير قلت: لجميل و المرأة، قال: قد روى عنبسة عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: إذا كساها ما يوارى عورتها و يطعمها ما يقيم صلبها قامت معه و إلّا طلقها».»

این روایتی که قد روی عنبسة خیلی به شکل‌های مختلف نقل شده در کتاب‌های حدیثی ما، در کافی تهذیب، اینها، جورهای مختلف نقل شده. حالا خیلی در این بحث مهم نیست که آن اختلافاتش را بخواهیم نقل کنیم.

«إذ الظاهر أنّ المراد أنّه يجبر على طلاقها و إذا لم يمكن إجباره لغيبة فيتولى الحاكم الشرعي طلاقها.»

این مراد از این روایت این هست که شوهر را بر طلاقش مجبور می‌کند و اگر حاکم شرعی نشد شوهر را مجبور کنند، حاکم شرعی طلاقش را عهده‌دار می‌شود. یعنی مجبور به نفقه نمی‌شود. مجبور به احد الامرین در واقع شوهر را می‌کند. اگر نمی‌خواهد نفقه بشود مجبور به طلاق می‌شود.

حالا روایات دیگری هم در این مسأله هست و بحث‌هایی مرحوم سید دارند که ان‌شاءالله جلسة آینده در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان